

## تفسیر آیه ۲۱۳ سوره بقره

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ  
الطَّاهِرِينَ».

دنباله بحث گذشته که آیا رسالت‌های حامل شریعت خداوند قبل از نوح شروع شده است یا از زمان نوح، احیاناً کسانی تأییداتی از آیاتی می‌آوردند بر اینکه در یک مدت زمانی که یک مورد آن از آغاز بشریت باشد تا زمان نوح (ع)، رسل و پیام‌آورانی نبودند. از جمله آیه ۲۱۳ سوره بقره: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». تفسیرش در صفحه ۲۴۴، جلد سوم، یعنی جزء دوم الفرقان است. این آیه و آیه دیگر که در سوره مبارکه یونس است و خیلی مختصر است: «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»<sup>۱</sup> این «كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً» که از آیات بسیار بسیار مهم و مشکل قرآن است از نظر اینکه لازم است دقت کنید، نه از نظر اینکه دلالت آن مشکل باشد.

حالا جمله جمله این آیه را دقت کنید با توجه به آنچه که در تفسیر نوشته‌ایم و توجه به فکر جدیدی که ما باید بکنیم و سبر و تقسیمی که در دلالت آیه باید باشد. «كَانَ

۱. یونس، آیه ۱۹.

النَّاسُ» اینجا محور «النَّاسُ» است. این «النَّاسُ» الناس مکلفین مورد بحث‌اند، الناس مکلفین است که «أُمَّةً وَاحِدَةً» بودند، بعد «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» و بعد اختلاف پیدا کردند، گروهی قبول کردند و گروهی نه، و گروهی هم که قبول کردند باز در ماده و در هیئت شرایع مقدسه الهیه اختلاف کردند که «فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...».

کسی به ظاهر متظاهر «كَانَ» قبل از دقت در معانی و احتمالات دیگر استدلال بکند. «كَانَ النَّاسُ» «النَّاسُ» طبعاً کل ناس است، نه بعض ناس. کل ناس «كَانَ» در زمان گذشته، گذشته چه زمانی؟ آیا در زمان گذشته در میان رسالات؟ نه، چون «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ». این «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ» آغاز بعثت «النَّبِيِّينَ» است. پس قبل از اینکه بعثت «النَّبِيِّينَ» که جمع محلی به لام است و کل صاحبان کتاب را که طبعاً نبیین صاحبان کتاب هستند، می‌گیرد، قبل از این ناس «أُمَّةً وَاحِدَةً» بودند. این «أُمَّةً وَاحِدَةً» یعنی چه؟ خود امت یعنی چه؟ «أُمَّةٌ مِنْ أُمَّةٍ، يَوْمٌ: قَصْدٌ، يَقْصُدُ». امت عبارت است از گروهی که دارای قصد واحد باشند، یا الهی باشد یا شیطانی باشد یا تجاری باشد یا هر چه باشد، البته هر فردی دارای قصدی است. اگر افرادی با هم جمع شوند و جامع آن‌ها یک مقصد باشد، حالا چند مقصد هم باشد، ولی اگر در یک مقصد این‌ها با جمع‌اند و یک هدف را با هم به طور مشترک طی می‌کنند یا هر کدام فکر مستقل دارند اما جمع‌اند، در کل این افکار مستقلة یک هدف را طی می‌کنند، این‌ها «أُمَّةً وَاحِدَةً» هستند.

و این «أُمَّةً وَاحِدَةً» لزوم هم ندارد که جمعیتی باشند، بلکه ممکن است فردی هم باشد، ولكن سؤال می‌شود هر فردی یک قصد دارد، پس چطور فرد امت است؟ عرض می‌کنیم که همان‌طور که جمعی ممکن است افکار خود را با هم جمع کنند و دارای یک قصد گردند که در حقیقت در میان این‌ها وحدت ایجاد می‌کند، همین‌طور هم ممکن است همت فردی مانند یک امتی باشد، مثلاً «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً»<sup>۱</sup> ابراهیم امت واحده بود. این ابراهیم که بشخصه امت واحده بود، یعنی قصدش واحد بود که همه افراد این‌طور هستند! نخیر، ایشان مبدأ ایجاد امت توحید شد. افرادی هستند که صفر حساب می‌شوند، کمتر از صفر حساب می‌شوند، افرادی هستند که یکی هستند، افرادی هستند که نخیر، واحد است، اما تصمیم او و نیروی او و فعالیت او مانند یک گروهی است؛ یا گروهی ایجاد می‌کند یا مانند او مانند گروهی است. اگر هم نتواند گروهی ایجاد کند

۱. نحل، آیه ۱۲۰.

چون آن گروه متخلف هستند، اما استعداد این آدم این گونه است که می‌تواند گروهی را بر یک مقصد واحدی درست کند و تربیت کند. ابراهیم چنین بود، ولیکن در اینجا فرد مراد نیست، ناس است.

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» همه مردم مکلف عالم تکلیف «أُمَّةً وَاحِدَةً» بودند. «أُمَّةً وَاحِدَةً» یعنی «ذات مقصد واحد» دیگر، دارای یک هدف و یک روش و یک وضع فکری حداقل در یک جهت با هم وحدت داشته باشند. اصولاً اگر گروهی هستند که اهداف مختلفی دارند و اهداف متحده‌ای دارند، اگر اهداف متحده این‌ها بر اهداف مختلفشان رجحان پیدا کند می‌گویند «أُمَّةً وَاحِدَةً»، اما اگر اهداف مختلفی این‌ها رجحان پیدا کند و اهداف واحده‌شان کم باشد، این‌ها تعبیر به «أُمَّةً وَاحِدَةً» نمی‌شود. آن که بر جمعیتی غلبه دارد، آن اسم خود را می‌گیرد. اگر اختلاف بر جمعیتی غلبه دارد «أُمَّةً مُخْتَلِفَةً» هستند، ولو وحداتی دارند، وحدات که همیشه دارند؛ ولیکن اگر وحدت در میان گروه نقش داشته باشد و وحدت غلبه داشته باشد در بعضی از اهداف نسبت به کثرت و اختلاف، اینجا از آن به «أُمَّةً وَاحِدَةً» تعبیر می‌شود.

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» اینجا سؤالاتی پیش می‌آید. این «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً قَبَعَتْ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» معلوم است که ناس باجمعهم قبل از بعث «النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ»، «أُمَّةً وَاحِدَةً» بودند. اینجا چند سؤال پیش می‌آید. سؤال اول این است که بر حسب آیات و بر حسب ادله‌ای که قبلاً عبور کردیم و دیدیم، هیچگاه نبوده است که در میان مکلفین شریعت الهیه نباشد، نبوت و وحی الهی نباشد، چون وحی فطرت و وحی عقل کافی نیست که حاجات انسان را برآورده کند. این را قبلاً بحث کردیم. حتی از آن زمانی که دو آدم بیشتر نبود، آدم و حوا، حتماً باید رسالتی در کار باشد که رسالت برای آدم (ع) بود که این اولین قدم رسالت بود. بنابراین این برای ما عقلاً و فطرتاً و کتاباً و سنتاً از مسلمات است که در تمام ادوار تکلیف انسان‌ها و غیر انسان‌ها هم باید رسالتی باشد. پس این آیه چه می‌فرماید؟

قرآن که کتابی است که «لا اختلاف فيه»، «وَلَوْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»<sup>۱</sup> اینجا را ظاهرنگران این گونه فکر می‌کنند. پس این اختلاف چیست؟ پس این آیه مبارکه سوره بقره «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً قَبَعَتْ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ». این «كَانَ النَّاسُ» بر حسب ظاهر متظاهر آیه می‌فرماید که این‌ها در یک زمان گذشته‌ای

۱. نساء، آیه ۸۲.

«أُمَّةً وَاحِدَةً» بودند، «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ». پس این هم تفریع است هم تأخر است. بعداً خداوند «النَّبِيِّينَ» را که آغاز نبوت‌ها به حساب ولایت عزم از نوح (ع) بود و به حساب غیر ولایت عزم از ادریس (ع) بود که بین آدم و بین نوح بود. پس بالاخره از ادریس مثلاً شروع شده است، و اما قبل از ادریس چطور؟ ما که می‌دانیم از آدم شروع شده است. دیروز بحث کردیم. وقتی که می‌دانیم از آدم (ع) رسالت وحی و بیان احکام شروع شده، «كَانَ النَّاسُ» به کجا می‌خورد؟

چند سؤال اینجا است؛ ۱- این «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ» چطور شد که خداوند بعث نبیین را بعد از یک مدتی که مردم «أُمَّةً وَاحِدَةً» بودند کرد؟ و بعداً هم همین بعث نبیین ایجاد اختلاف کرد که گروهی پذیرفتند و گروهی نپذیرفتند. این یک سؤال.

۲- سؤال دوم این است که چطور می‌شود مردم قبل از بعث نبیین «أُمَّةً وَاحِدَةً» باشند؟ یا بعث نبیین هست یا نیست و بعث نبیین برای چیست؟ چون مردم نیازمندند؛ نیازمندند که وحدت در اهداف حقه و وحدت در طریق حق پیدا کنند. پس ناس بما هم ناس با انقطاع از وحی و انفصال از وحی طبعاً اختلافاتی حتی عقلانی هم دارند، علمی هم دارند، شهوانی که خیلی دارند، در بُعد عقل‌ها و در بُعد شهوت‌ها و در بُعد فطرت‌ها این‌ها اختلافاتی دارند که این اختلافات را باید وحی خداوند حل کند. این‌طور نیست که فطرت ولو خیلی هم صاف باشد و عقل ولو خیلی نورانی باشد، ولو صددرصد باشد به وحی اول الهی که در ابعاد گوناگون عرض شد، این رفع اختلاف بشود. رافع اختلاف بوجه عام و صددرصد حکم فطرت‌ها و حکم عقل‌ها نیست. پس این سؤال دوم پیش می‌آید که «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» یعنی ناس چه وحدتی داشتند؟ قبل از نزول وحی و بعث نبیین آیا وحدت هدایت داشتند؟ چند اشکال دارد: آیا وحدت در ضلالت داشتند؟ باز چند سؤال داریم.

احتمال اول این است که این‌ها وحدت در هدایت داشتند. یعنی قبل از بعث نبیین همه مردم مهدی بودند. پس نبیین برای چه آمدند؟ دوم: چطور قبل از بعث نبیین این‌ها با انفصال از وحی وحدت داشتند، ولی وحی که آمد اختلاف ایجاد کردند؟! خود وحی که موجب اتحاد است که «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ \* إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» این مقام انتقاد است. دائماً این انسان‌ها اختلاف دارند «إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ» مگر کسانی

که رب «رَبُّكَ» که این بالاترین مراحل ربوبیت است، رب به حساب اظهار مقام ربوبیت به این‌ها رحم کند و وحدت ایجاد کند. «وَلِلَّذِي خَلَقَهُمْ» و برای این امر مهم که وحدت الی الله باشد، خداوند این‌ها را خلق کرده است. پس اصل خلقت برای وحدت در عبودیت است. اختلاف در عبودیت مذموم است، هرگز نمی‌شود ممدوح باشد.

آن وقت سؤال بعد این شد که «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ» آیا امت واحده در حق بودند؟ انبیاء آمدند، نشد که این امت واحده در حق باشند. قبل از اینکه نور بیاید می‌گویید نور بود، بعد نور آمد ظلمت ایجاد کرد؟!

- این «لِذَلِكَ» متعلق به «مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ» است؟

- بله، چون مذکر هم هست؛ هم بعید است هم مذکر. این مثال بود که عرض کردم. قبل از اینکه انبیاء بیایند - روی احتمال - مردم در حق وحدت داشتند. انبیاء که رافع اختلاف‌اند و موجب وحدت‌اند، آمدند و وحدت انسان‌ها تبدیل به اختلاف شد؟! اینکه خیلی عجیب است. اولاً، ثانیاً، ثالثاً. اولاً چرا انبیاء آمدند، اگر وحدت بود؟ انبیاء می‌آیند که وحدت ایجاد کنند. ثانیاً چطور وحدت در سبیل حق بود با اینکه انبیاء نیامدند؟ آن وقت انبیاء که آمدند، این وحدت در سبیل حق تبدل به اختلاف شد؟ نمی‌شود اصلاً. وانگهی این مطلب، مطلب خیلی حسی و روشن است که عقل‌های انسان‌ها و فطرت‌های انسان‌ها کافی نیست برای وحدتی که خداوند می‌خواهد، بلکه رسالت‌ها است که در هر دورانی می‌آید و ایجاد وحدت می‌کند، البته گروهی قبول نکنند، گروهی قبول بکنند، ولیکن این ماده مثل خورشید است. خورشید که روشن می‌شود کسانی که چشم دارند، از نور خورشید باید استفاده کنند، اگر چشم را بستند تقصیر خود آن‌ها است، تقصیر از خورشید نیست. پس این «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»، این امت واحده در هدایت نیست.

دوم: «أُمَّةً وَاحِدَةً» در ضلالت، در کفر. احتمال دوم است دیگر. باید بروید در تفسیر مراجعه کنید. احتمال دوم این است که «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فِي الضَّلَالَةِ وَالْكَفْرِ» چون در مقابل هدایت ضلالت است دیگر، در مقابل ایمان کفر است دیگر، سوم ندارد. این هم سؤال دارد. برای اینکه باید دینی باشد تا کسانی منکر شوند تا کافر شوند، وقتی که نباشد چه؟ آب باید باشد تا عده‌ای بخورند سیر شوند، عده‌ای نمی‌خورند و تشنگی می‌کشند، ولی آب نیست چه؟ قبل از اینکه «بَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ» بشود، «كَانُوا عَلَيَّ هَدَى» که غلط بود.

- «كَانَ» یعنی طبعاً این‌طور بوده است.

- این احتمال دوم است. ما در مورد احتمال اول داریم بحث می‌کنیم. در احتمال اول که «کان» برای زمان بود. احتمال اول که ظاهر متظاهر آیه این است که مردم در یک مدتی این‌طور بودند، بعد «بَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ». ما در این احتمال بحث می‌کنیم. اگر «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»، «أُمَّةً وَاحِدَةً» در غیر هدایت، یعنی در ضلالت، یعنی همه در ضلالت بودند، هیچ‌کدام هدایت نداشتند. یک مدتی گذشت چون انبیاء نیامدند، انبیاء که رمز هدایت‌اند و رمز وحدت‌اند، قبل از اینکه بیایند، انسان‌ها «أُمَّةً وَاحِدَةً» در ضلالت بودند، حالا ضلالت یک نفر کمتر، یک نفر بیشتر و... ولی اینجا سؤال پیش می‌آید ضلالت این‌ها که مورد مذمت است، اولاً ضلالت عن عمد باشد، این ضلالت کوتاهی و تقصیر نیست، چون انبیاء نیامدند. اگر ضلالت عن عمد باشد، اگر انحراف روی تقصیر باشد، این البته مذمت دارد، ولی قبل از «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ» اگر هم این‌ها ضلالت‌هایی دارند و وحدت در هدف دارند، این نباید سرزنش بشود. ثانیاً: می‌گوید سرزنش، اگر هم این بُعد را ما پذیرفتیم و از این اشکال بگذریم که سرزنش، می‌گوییم پس «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» یعنی «كَانُوا كُفَّارًا»؛ کفار به چه؟ قبل از اینکه شریعتی بیاید، همه مثل هم باید باشند، چون شریعت نیامده که چیزی بدهد. قبل از اینکه شریعت بیاید و نور هدایت بیاید مردم همه ضلال بودند، همه در ضلالت بودند. اما این ضلال در چه بُعد است؟ ضلال در بعد کفر؟ کفر به چه؟ پس این را هم ما از چند جهت نمی‌توانیم قبول کنیم.

- همین که کسی برای اینها نبوده که آن‌ها را راهنمایی کند، همین می‌شود ضلالت. یعنی این‌ها که نمی‌توانند فطرت خود را پیدا کنند و به دنبال آن بروند.

- درست است، منتها ضلالت دو بُعد دارد. ما بعد دوم آن را عرض کردیم، شما دارید بعد اول را می‌فرمایید. بعد دوم ضلالت کفر است. می‌گوییم قبل از اینکه انبیاء بیایند این‌ها کفر به چه داشتند؟ من این را رد کردم. اما آنکه شما می‌فرمایید، هم از آیه استفاده می‌کنیم هم در روایت دارد که امام باقر (ع) فرمود: «كانوا ضلالاً لا مؤمنين و لا كافرين»<sup>۱</sup> البته این را باید بحث کرد. «لا مؤمنين» چون انبیاء نیامدند، «لا كافرين» انبیاء نیامدند. انبیاء باید بیایند که عده‌ای مؤمن بشوند که «كانوا على هدى»، عده‌ای کافر بشوند که «على ضلال»، ولی وقتی که ماده دعوت اصلاً نبود، پس اینجا نه احتمال اول درست است، نه احتمال دوم، احتمال سوم درست است «كانوا ضلالاً» این‌ها گمراه بودند، منتها گمراه عن تقصیر نمی‌شود باشند، چرا؟ برای اینکه هدایتی نبوده است که این‌ها این

۱. تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۴۴.

هدایت را قبول کنند که ایمان باشد یا رد کنند که کفر باشد، پس «کانوا ضلّالاً» را ما می‌فهمیم. یعنی این روایت را که از امام باقر (ع) مروی است، می‌توانیم با سبر و تقسیم این مطلب را از خود آیه بفهمیم.

- شاید در یک مدتی این‌طور بوده است.

- بله، احتمال اول همین است. حالا همین را می‌خواهم عرض کنم. حالا یک سؤال پیش می‌آید که این «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» قبل از بعث نبیین «لا علی هدی و لا علی کفر» بلکه «کانوا ضلّالاً» یعنی همه سرگردان بودند. آن که حق می‌خواهد، حق نبود که حق را قبول کند، آن که حق نمی‌خواهد، حق نیست که کفر بر او صدق کند. نه صدق ایمان می‌کرد بر آن کسانی که اگر حق می‌آمد قبول می‌کردند و نه صدق کفر می‌کند بر کسانی که اگر حق می‌آمد این را تکذیب می‌کردند. همه علی‌مراحلم گمراه بودند. وقتی که همه این‌ها گمراه بودند، پس «لئلاَّ یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» چه می‌شود؟ با آیاتی که خواندیم و ادله‌ای که داشتیم که بشر نیازمند است به هدایت ربانیه؛ چطور «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِیِّینَ مُبَشِّرِینَ وَ مُنذِرِینَ»؟ این یک مطلب.

دیگر، این «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» مگر عقل، رسول باطن نیست؟ فطرت و عقل بر مبنای فطرت رسول باطن است. مگر همه این‌ها در گمراهی و در سرگردانی بودند؟ با هم فرق نداشتند؟ بعد از اینکه انبیاء بیانند فرق آن با هم ظهور پیدا می‌کند؛ عده‌ای کافر، عده‌ای مؤمن، ولیکن قبل از اینکه انبیاء بیانند آیا این‌ها فرق نداشتند؟ گروهی خواست ایمانی، ولیکن راه ندارد، گروهی انکار ایمان، ولیکن وجود ندارد. پس چطور به یک تیغ «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»؟ جواب: «أُمَّةً وَاحِدَةً» جهاتی دارد، یکی «أُمَّةً وَاحِدَةً» در ایمان است بالفعل که نبوده، یکی «أُمَّةً وَاحِدَةً» در کفر بالفعل که نبوده، چون قبل از «فَبَعَثَ اللَّهُ» بوده است، یکی «أُمَّةً وَاحِدَةً» سرگردانی است، همین‌طور بوده، منتها سرگردانی‌ها فرق می‌کند. فلان شهر همه فقیر هستند، یعنی هیچ‌کدام از این‌ها خرج سال را ندارند، ولی بعضی‌ها کمتر دارند، بعضی‌ها بیشتر دارند، همه فقرا هستند دیگر، «أُمَّةً وَاحِدَةً» در فقر هستند، در اصل فقر، ولو این اصل فقر مراحلی دارد.

این ناس که از نظر فطرت‌ها و از نظر عقل‌ها و از نظر فکرها شأناً فرق می‌کنند و این فقر در آمدن انبیاء ظهور می‌کند، بله، این‌ها در ضلالت مراحل دارند، بعضی ضلالت بیشتر، بعضی کمتر، ولی هدایت مطلق در این‌ها نیست چون وحی نیست، اما در اصل

سرگردانی «أُمَّةً وَاحِدَةً» هستند. تمام این‌ها سرگردان هستند، ولو کان این سرگردانی مراحل داشته باشد، ولكن این سؤال برمی‌گردد که اگر همه این‌ها در سرگردانی یکسان بودند و به یک صورت بودند، پس بنابراین زمانی بر مکلفین گذشته که تکلیف و هدایت ربانی نبوده و آیاتی از قبیل «لِنَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» یا «مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»<sup>۱</sup> و غیره، و ادله‌ای که قبلاً از نظر فطرت و عقل عرض کردیم، این‌ها را چه باید کرد؟

این جا دو، سه مطلب وجود دارد. من مطلبی که احتمال دوم است اول عرض می‌کنم تا احتمالات دیگر برای ما روشن‌تر شود. احتمال دوم را که شما اشاره کردید. این «کان» دو نوع است: یک مرتبه است «کان» به زمان کار دارد که یک مدتی این‌طور بود، بعد خداوند انبیاء را فرستاد. ظاهراً این اشکال وجود دارد که البته جواب دارد. یک مرتبه این است که نخیر، می‌خواهد بگوید که اصلاً کینونت انسان این‌طور است، این «کان النَّاسُ» اصلاً زمانی نیست. مگر «کان» های خدا زمانی است؟ «کانَ اللَّهُ عَلِيمًا»<sup>۲</sup> «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۳</sup> زمانی است؟ البته ازلیت دارد، به حساب ازلیت زمانی نیست، اما «کان» در عمق وجود انسان‌ها می‌زند. در اعماق وجود انسان‌ها آن‌طور که خدا این‌ها را خلق کرده، فطرت داده، عقل داده، با وجود فطرت و عقل و منهای رسالت الهیه همه در سرگردانی یکسان بودند، چه فرقی داشتند؟ البته مراتب دارد، ولكن اصل انسان از انسان اول تا آخر، این میلیاردها میلیاردها انسان را اینجا خداوند برای ما تحت توجه قرار داده است، می‌گوید این «النَّاسُ». «النَّاسُ» همه را می‌گیرد دیگر. مگر «النَّاسُ» فقط «النَّاسُ» اول است یا «النَّاسُ» در زمان فترات‌ها است که فترت بین آدم و ادریس است، فترت بین ادریس و نوح است، فترت بین عیسی و خاتم النبیین است. چون سه تا فترت است که یکی از جواب‌هایی که ما داریم ایام فترات است. این «کانَ النَّاسُ» همه را دارد می‌گیرد. یک وقت است که «کانَ النَّاسُ» آن دسته اول را دارد می‌گوید که احتمال اول بود، جواب‌هایی که دارید بدهید، یک مرتبه نه «کانَ النَّاسُ» مثل «العالمون». این «النَّاسُ» به عنوان «النَّاسُ» هر کس ناس بر او صدق کند «کان». این «کان» از زمان منسلخ می‌شود، چرا؟ برای اینکه ناس‌های بعدی هم همین‌طور هستند، ناس‌های حالا هم همین‌طور

۱. اسراء، آیه ۱۵.

۲. نساء، آیه ۱۷.

۳. بقره، آیه ۲۰.



هستند. همه ناس‌ها در اینکه این‌ها ذاتاً سرگردان هستند، یعنی فطرت آن‌ها و عقل آن‌ها نمی‌تواند آن‌ها را هدایت مطلقه بکند، سرگردانی‌هایی دارند، منهای بُعد سوم وحی که وحی الهی است، همه یکسان هستند، حتی انبیاء هم در بین این‌ها هستند. خود انبیاء هم «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ يَمِينِكُمْ»<sup>۱</sup> و چنین آیاتی. پیغمبر قبل از اینکه قرآن بر او وحی شود قرآن می‌دانست؟ در هدایت بود، اما هدایت قرآنی را داشت؟ نه. قبل از اینکه عصمت برای آدم (ع) بیاید شایسته رسالت بود؟ نه. تمام این‌ها از طرف حق است.

بنابراین روی احتمال دوم یک مقدار تأکید بفرمایید. «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» یعنی مردم، خود این «النَّاسُ» که فاعل است فعل را معنا می‌کند. اگر بگوییم «كَانَ رَجُلًا أَوْلُونَ» زمان ماضی است، اما اگر بگوییم که کل انسان‌ها بودند، بودن معنی می‌شود، بودن از زمان منسلخ می‌شود، چون کل انسان‌ها که قبلاً نبودند، قبلاً بودند الآن هم هستند. اینجا فاعل فعل را معنی می‌کند و در بسیاری موارد است که فاعل فعل را معنی می‌کند. «كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا» خود الله که فاعل است، «كَانَ» علم را معنی می‌کند که این زمان ماضی نیست، چون خدا لا زمان است. «كَانَ اللَّهُ» چون الله زمانی نیست، پس علم او هم زمانی نیست. وقتی علم او منسلخ از زمان بود، پس هم مثلث زمان را شامل است هم قبل از زمان را. قبل از زمان و بعد از زمان؛ زمان گذشته، زمان حالی و زمان بعدی این «كَانَ» است که «كَانَ» به اعماق می‌زند. در اینجا هم «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» اصلاً انسان بما هو انسان آن‌طور که خداوند خلق کرده، قبل، بعد، اصلاً به زمان کاری ندارد، خود این انسانیت انسان را در نظر گرفته است. این انسانیت بدون توجه به زمان گذشته و حال و یا آینده «أُمَّةً وَاحِدَةً» است. بعد چه؟ «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ». چرا خدا فرستاد؟ چون «أُمَّةً وَاحِدَةً» در گمراهی بودند. گمراهی به معنای قصور. چون این‌ها در سرگردانی و حیرت بودند. آن چیزی که سرگردانی و حیرت را از بین می‌برد عبارت است از بعث نبیین «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ».

این ناسی که در سرگردانی «أُمَّةً وَاحِدَةً» بودند، اختلاف نداشتند؟ بله، اختلاف داشتند؛ اختلاف عقلی، اختلاف شهبانی. با وجود همه اختلافات تمام این اختلافات با هم جمع می‌شود، می‌شود چه؟ می‌شود سرگردانی، اختلافات است. مثل کسانی که بت پرست هستند. کسانی که بت پرست هستند، یکی بت آسمانی، بت زمینی، بت ظاهر،

۱. عنکبوت، آیه ۴۸.

بت باطن دارند، برای اینکه «الکفر ملّة واحدة» در اینکه منحرف از توحیدند وحدت دارند، ولو کان معبودهای آنها تعدد دارد. این «النّاس» که «کان النّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» درست است سرگردانی‌های آنها مراحل دارد، درکات دارد، ولیکن وحدت در این سرگردانی دارند. پس منافات ندارد با وحدت در سرگردانی که اختلافاتی هم باید داشته باشند. اگر اختلافاتی با هم نداشتند، چرا شریعت آمد؟ «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ». پس این «مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» چه را ثابت کرد؟ «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» چه زمانی؟ وقتی «أُمَّةً وَاحِدَةً» بودند دیگر، حالا زمان یا لا زمان. در زمان یا لا زمانی که -که احتمال اول و دوم بود- اینها اختلاف داشتند، خداوند انبیاء را فرستاد اختلاف برطرف شود. می‌گوییم چطور شد جمع شد بین «أُمَّةً وَاحِدَةً» در ضلالت و اختلافی که منافات ندارد؟

اینها در اینکه همه در گمراهی و حیرت بودند، وحدت دارند، اما در این گمراهی اختلافات بیشتر است. آیا اگر کسانی در حیرت باشند اختلاف بیشتر دارند یا در حیرت نباشند؟ دین آمده، عده‌ای راه حق را طی می‌کنند، عده‌ای راه حق را انکار می‌کنند. حتی کسانی که راه حق را انکار می‌کنند «حجّة علیهم» است، می‌گوید تو با دیده باز در چاه افتادی، اما قبل از اینکه این نور و چراغ بیاید اینها راهی نداشتند. هر چه هم می‌خواستند فعالیت کنند و راه حق را به دست بیاورند به‌طور مطلق و صددرصد نمی‌توانستند. پس منافات بین این «أُمَّةً وَاحِدَةً» «كَانُوا ضَلَالًا» که همه در حیرت بودند با اینکه اختلاف داشتند، انبیاء آمدند اختلاف را برطرف کنند، منتها دو اختلاف در اینجا است که بعداً بحث می‌کنیم. یک اختلاف با صرف نظر از بعث نبیین داشتند که نبیین می‌آیند چه کار می‌کنند؟ اختلاف را برطرف می‌کنند. اختلاف دوم بعد از بعث نبیین بود. نبیین که آمدند، این مردمی که کلاً در حیرت بودند و کلاً در اختلاف بودند، حالا اختلاف دوم پیدا شد. اول اختلاف وسیع بود، حالا اختلاف بین الفریقین است. عده‌ای ایمان می‌آورند و عده‌ای تکذیب می‌کنند. عده‌ای که ایمان آوردند با عده‌ای که تکذیب کردند، اختلاف دارند. قبلاً که مادّه ایمان نبود تا عده‌ای مؤمن بشوند و عده‌ای کافر، حالا که مادّه ایمان آمد، عده‌ای ایمان می‌آورند، عده‌ای کافر می‌شوند؛ باز اختلاف. کسانی هم که کافر هستند در مبادی کفر اختلاف دارند. کسی بت‌پرست ظاهری است، بت‌پرست باطنی است، طاغوت‌پرست است، و در مؤمنین هم یکی در یهودیت می‌ماند، مسیحی نمی‌شود، در مسیحیت می‌ماند مسلمان نمی‌شود، مسلمان می‌شود باز اختلاف در عقاید.

تمام این اختلافاتی که ایجاد می‌شود چه قبل از بعثت نبیین چه بعد، تمام این‌ها مورد تندید است. اختلاف شیعه و سنی چون اعتصام بحبل الله نکردند. اختلاف در اصل اینکه آیا ما شریعت انجیل را ترک کنیم، شریعت قرآن را قبول کنیم، با اینکه قبول داریم، می‌گویید من وحی را قبول دارم، ولی به وحی انجیل عادت کردم دیگر نمی‌آیم مثلاً مسلمان شوم. اختلاف در اینکه این آدم سنی بوده حالا دلایل تشیع برای او روشن شده قبول نمی‌کند. پس یک بُعد اختلاف اول است، قبل از بعثت نبیین و یک بُعد اختلاف دوم است در خود دین. یکی قبل از دین است، یکی در خود دین است.

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» این در احتمال دوم که «کان» منسلخ از زمان باشد. از چه زمانی شروع شد؟ اگر بگوییم از ادريس (ع) شروع شد که بر حسب نص قرآن از نبیین بود دیگر. «وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» پس از ادريس باید شروع شود. پس آدم چطور؟ جواب: ما یک «النَّبِيِّينَ» داریم به‌طور استغراق، صددرصد کسی را که نبی است می‌گیرد یا اینکه نه، به‌طور تغلیب است. اینجا تغلیب است؛ چرا؟ برای اینکه جناب آدم از انبیاء یعنی از کسانی که دارای رُفعت مقام رسالت باشد نبود و اما حامل رسالت وحی بود. پس لفظ «النَّبِيِّينَ» درست است از نظر مبدأ فقط منحصر به کسانی است که دارای مقام عالی در رسل هستند، اما آن کسی هم که اولین رسول است و دارای مقام عالی در رسالت نیست او را هم می‌گیرد. پس ادريس را هم می‌گیرد، آدم را می‌گیرد و شیت را هم می‌گیرد و بعداً ادريس که بر حسب نص قرآن اولین نبیین است، او را هم شامل است، پس این منافات با آنجا ندارد.

- پس این «أُمَّةً وَاحِدَةً» دور نمی‌افتد که حضرت آدم را در نظر بگیریم، مگر اینکه آن را بگوییم...

- منسلخ از زمان.

- منسلخ از زمان، بالاخره آدم اولین بشر است.

- می‌دانم، از زمان آدم خداوند نبیین فرستاد، اولینش آدم بود. در احتمال دوم این‌طور است. این «النَّاسُ» از آدم تا الی یوم القیامة تمام را در نظر گرفته، می‌گوید این موجود در ذات خود در حیرت است، منهای وحی، «فَبَعَثَ» از چه زمانی؟ از آدم شروع شد. این منسلخ از زمان است. این برای دومی، اما اولی. به اولی برمی‌گردیم. برگردیم به اول که «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» این ناس، ناس مخصوصی است. البته احتمال دوم خیلی

قوی است. احتمال دوم حتماً این هست، منتها اولی‌اش را حالا عرض می‌کنیم. این «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» یعنی در آغاز خلقت انسان‌ها - در آغاز یا آغازها - آغاز خلقت انسان‌ها از زمان آدم تا جناب ادريس که کتاب شریعت مستقلة مکمله ناسخه‌ای نیامده است «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً». در اینجا چطور «أُمَّةً وَاحِدَةً» هستند که زمان باشد؟

در این فترت، چون ما سه فترت داریم: فترت رسولی، نه فترت رسالی؛ چون فترت، سستی و رکود، یک مرتبه فترت رسولی است، یک مرتبه فترت رسالی است. فترتی رسولی است که الآن رسول نیست، قبلاً بوده است و بعداً هم می‌آید، اما رسول الآن نیست. دعوت او هست. این فترت رسولی است، اینکه اشکال ندارد. بین آدم و ادريس فرض کنید مدتی رسلی نبود اما رسالت بود. یک فترت رسالی است که نه رسول هست و نه رسالتش. اینجا اشکال دارد. اگر نه رسول باشد و نه رسالت باشد، اینجا «لَسَلَا يَكُونَنَّ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» و همچنین آیات دیگر. ولیکن اگر فترت رسولی باشد کما اینکه نسبت به خاتم النبیین «عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ»<sup>۱</sup> که روی این آیه باید بحث کنیم، بحث بسیار بسیار مهمی است، خداوند پیغمبر آخر را «عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ»، «مِنْ الرِّسَالَاتِ» نیست، «مِنْ الرُّسُلِ» است، یعنی بین عیسی و خاتم النبیین حدود ششصد سال فاصله است. در این ششصد سال رسلی نبودند، ولی رسالت عیسی بود. درست است به دست آوردن رسالت درست عیسی مشکل بود، چون مخلوط شده بود، اما بالاخره بود، که «فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ»<sup>۲</sup> این مطلب را جبران می‌کند.

حالا ما سه فترت داریم:

۱- فترت بین آدم و ادريس که آدم آمد و وفات کرد، بعد دیگر رسولی نبود و معلوم است نبی‌ای هم نبود و فترت رسولی است، اما رسالی نیست.

۲- بین ادريس و نوح (ع).

۳- بین عیسی و خاتم النبیین (ص). حالا «كَانَ» را به اول می‌زنیم، بعد به دوم، اما به سوم نمی‌خورد، چرا؟ برای اینکه «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ»، یعنی بین عیسی و خاتم النبیین که فترت رسولی بود، وقتی این بین تمام شد «فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا»؟ خیر، «النَّبِيِّينَ» پس این فترت سوم کنار رفت، چون «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ». این بعثت نبیین بعد از فترت است، پس فترت سوم مراد نیست. باید به فترت اول و فترت دوم برویم.

۱. مائده، آیه ۱۹.

۲. بقره، آیه ۲۱۴.

فترت اول روشن‌تر است که بین جناب آدم (ع) و ادريس، انبياء و رسلى آمدند، همين مقدار طول كشيده است. در اينجا «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» يعنى «كانوا ضلّالاً، لا على هدىً و لا على كفر و لا كذا» اين يك بُعد است كه بايد بحث كنيم. بُعد دوم: فترت اول كه گذشت بين ادريس و نوح باز انبىائى نيامدند؛ بر حسب روايات و... دليلى نمى بينيم كه انبياء و رسل آمده باشند كه بين جناب ادريس و بين جناب نوح (ع) فترت رسولى بود، فترت رسالى نبود.

ما در اين دو فترت سرجمع يك بحث داريم كه اين مدتى كه در فترت اول و فترت دوم رسل نبودند، انبياء نبودند، رسالت كه بود! بله، بود، ولى رسالت آن قدر قوى بود كه مردم از حيرت بيرون بيابند؟ نه. آيا مطالبى كه در كلاس اول مى گويند، براى كلاس دوم و سوم هم كافى است؟ نه، در كلاس دوم و سوم و بالاتر مطلب تقويت مى شود. آن رسالتى كه آدم آورد خود او ضعيف بود، قوى نبود، آن رسالت ضعيف آدم كه در زمان خود آدم وضعيت طورى بود كه قابيل هاويل را كشت، رسالتى بود كه در قدم اول بود. بعد كه آدم فوت كرد ديگر رسلى نيامدند. حالا شيث مطلب ديگرى است. رسلى نيامدند، صاحب كتاب و رسالت و عصمت نيامدند، بنابراین مردم مى شد كه «أُمَّةً وَاحِدَةً» باشند، چرا؟ براى اينكه قدرت هدايت گرى در ميان مردم بسيار بسيار كم بود، ولى حجت بود.

در زمان پيغمبر بزرگوار حجتين بر ما بود؛ كتاب و سنت كه هر دو معصومند، ولى در زمان غيبت ما يك حجت داريم، حجت دوم را بايد پيدا كنيم، الآن مشكل تر است. الآن مشكل تر است؛ چون بايد حجت دوم را پيدا كنيم. در زمان بين مسيح و پيغمبر بزرگوار حجت بود، انجيل بود، ولى پيدا كردن انجيل كار مشكلى بود، چرا؟ براى اينكه مخلوط شده بود. پس حجت هست، اما اين حجت گاه صعب الوصول است، گاه سهل الوصول است. چه صعب الوصول باشد چه سهل الوصول، بالاخره حجت الهى هست، اما در آنجاى كه حجت الهى هست و صعب الوصول است و وصول آن خيلى مشكل است، پس مى شود گفت «الناس» به وجه اغلبيت «أُمَّةً وَاحِدَةً» بودند، بعد شروع شد، جناب ادريس كتاب آورد، نوح كتاب آورد. همين طور دو قدرت حجت تسلسل پيدا كرد: يك قدرت رسولى و يك قدرت رسالى. در زمان خود آدم قدرت رسولى آن چنان نبود، تا چه رسد بعد از وفات آدم و قبل از ادريس، نه رسول بود و نه قدرت رسالى آن چنان بود. بنابراین عملکرد اين قدرت رسالتى بين آدم و ادريس طورى بود كه اكثر مردم فى حيرة بودند.

این به حساب فترت اول، و به حساب فترت دوم بین جناب ادريس و جناب نوح. باز جناب ادريس که آمدند بین ایشان و بین نوح فترتی بود، ولی ضلالت «أُمَّةً وَاحِدَةً» در اینجا البته ضعیف‌تر است. ضلالت اول قوی‌تر است، ضلالت دوم ضعیف‌تر است. و اگر در این دو فترت شبهه‌ای ایجاد گردد که در این دو فترت رسالت به کسانی نرسیده یا نمی‌شده برسد، جوابش احتمال دوم است که «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» این کینونت اصلی ناس است و بعث نبیین هم از اول است، منتها از زمان آدم الی خاتم النبیین، النبیین مبعوث بودند به دعوت مردم، منتها مردم در یکی از دو حال بودند: یا هم نبی بود و نبوتش، رسول و رسالتش یا نه، در غیاب نبی رسالت موجود بود، ولی نبی نبود. در زمان ما هم این‌طور است. در زمان ما اقوای رسالات الهیه موجوده است، اما نبی تشریف ندارند. و در زمان‌هایی که بین عیسی و خاتم النبیین بود همچنین، بین آدم و ادريس بود همچنین، بین ادريس و نوح بود همچنین. البته در زمان‌هایی که خود رسل با رسالاتشان بودند، حجت قوی‌تر بود و اما در زمانی که رسل نبودند و رسالاتشان بود، مخصوصاً در رسالت‌های اولی که فترت بین آدم و ادريس و بین ادريس و نوح که حجت الهیه بوده چون رسالات بوده، ولو کان صعب الوصول باشد. ما یک بحثی در «فَتْرَةَ مِنَ الرُّسُلِ» داریم در تفسیر و به المعجم مراجعه کنید، ما بحثی در «فَتْرَةَ مِنَ الرُّسُلِ» می‌کنیم که مربوط به اینجاست که تکمله بحث در آیه مبارکه «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ» است.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَ تَرْضَاهُ وَ جَنِّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَ لَا تَرْضَاهُ».

«وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ».